

تب کنکور تا پشت درمجله

پای صحیح مشاور

حسین اسکندری

ما سرزمین بزرگی است که زمین‌های تشنه بسیار دارد. باران باید بر همه‌ی این تشنگی ببارد. حال همه می‌خواهند رود شوند به دریا بروند. یا با شور بسیار بر جنگل ببارند. آیا یک بوته‌ی گل سرخ کنار حیاط مادر بزرگ تشنه نیست؟ آیا عابری که از کوچه عبور می‌کند، دوست ندارد چند قدم زیر باران خیس شود؟ آیا تشنگی تنها از آن مزارع بزرگ شالیزار است؟

کشور جای جایش کار می‌خواهد. کار می‌خواهد. هزار هنر می‌خواهد. حتماً کسانی برای دانشگاه مناسب‌اند و کسانی برای هزار جای دیگر که همین درس آموخته‌های دانشگاه نیازمند آن‌هایند. شما بیایید این هزار راه را به جوان‌ها نشان دهید؛ به مردم، به والدین، به همه. تا همه بی‌حساب پشت در دانشگاه ازدحام نکنند. خدا هزار هنر و توانایی به آدم داده است. هر کس یکی را بر دارد، به هزار راه آباد می‌رسیم.

در قاموس ما بزرگ‌ترها انگار همه‌ی راه‌ها به دانشگاه ختم می‌شود و پزشکی و مهندسی. بچه‌ها به نظرم این‌ها را بهتر از ما می‌دانند. آن‌ها نمی‌دانند با این فشار و این اضطراب برآمده از آن چه کار کنند. حرف من این است: دانشگاه خوب است، قبولی در آن خوب است، درس خواندن خوب است. هر کس علاقه دارد، درس بخواند، کوشش کند و با توکل به خدا قبول هم بشود. اما اگر نشد، زندگی تمام نشده است.

آقای سردبیر مجله تلفن را برداشت و زنگ زد «سال نو که شروع بشود با کنکور و دغدغه بچه‌ها چه کار کنیم؟ کلی نامه آمده که چه‌طور درس بخوانیم و چه‌طور می‌شود قبول شد. می‌شود یک فکری بکنید و فرمائید چکار کنیم؟»

گفتم تب کنکور تا پشت در مجله پیشروی کرده انگار! گفتم خوب بروند درس بخوانند یا قبول می‌شوند یا نه. مگر با این دو خط ما کسی احتمال قبولی‌اش بالا می‌رود؟ مگر ممکن است همه قبول شوند؟ مگر دانشگاه ظرفیت پذیرش این همه آدم داوطلب را دارد؟ حالا آمدیم و این دو صفحه مجله را هم سیاه کردیم، مسئله حل می‌شود؟

پا بگذارند بیرون دانشگاه همه کار و شغل دارند؟ بیا کمی معقول فکر کنیم یا فکر معقول بکنیم.

خانم مدیر داخلی انگار آن طرف دارد بی‌تابی می‌کند چیزی بگوید. تلفن را بگذار روی آیفون ببینم چه می‌فرمایند.

- سلام.

- سلام.

- چه خبر؟

- یه عالمه سؤال!

- خب؟

- جواب می‌خواهند.

- جواب از عمل خویش بگیرند، نه از من و تو و سردبیر محترم!

- نمی‌شود که این‌طور با آنها حرف زد.

- چه‌طور بگوییم؟

- بگوییم مجله بخوانید و سؤال بپرسید و جوابتان قبولی در دانشگاه است؟

- نه! اما نمی‌شود که راه علم را بست و علاقه به علم‌آموزی را از بین برد و توی ذوق جوانان زد! به نظرتان این کار درستی است؟

- ببینید من هیچ کدام از این حرف‌ها را نزد. من می‌گویم کشور

اما نه بیا کمی رو راست باشیم. اگر امتحان را بر دارند و یا همه‌ی سؤالات و جواب آن‌ها را به همه بدهند، حتی اگر همه به همه‌ی سؤالات کنکور جواب درست هم بدهند، باز یک تعداد معینی می‌توانند وارد دانشگاه بشوند. به نظرم ما مسئله را از جای کور و تنگش مطرح می‌کنیم و همه به دنبال ورود به دانشگاهیم. یک در کوچک و یک ازدحام سرسام آور. کسی هم نمی‌خواهد جا بماند. این جاست که کار به هزار راه نرفته کشیده می‌شود. کلاس کنکور و شب نخوابیدن و نگرانی و اضطراب و دعا. البته دغدغه‌ی شما و مجله و جواب‌های نصفه نیمه‌ی ما را هم به آن‌ها علاوه کن.

حالا این جماعت همه واقعاً به درد دانشگاه رفتن می‌خورند؟ چرا همه‌ی راه‌ها در جامعه‌ی ما به دانشگاه ختم می‌شود؟ اگر کسی دانشگاه نرود، دیگر هیچ کاری نیست که بتواند انجام دهد و خوش بخت هم بشود؟ حتماً برای دانستن و توانستن باید دانشگاه رفت؟ مگر همه‌ی این جماعت فرهیخته فارغ‌التحصیل و مشغول تحصیل، باسواد و ماهر شده‌اند؟ آیا این‌ها وقتی



مسئله‌ی همه یا هیچ نیست. الو صدای
مرا هنوز دارید؟
- بله می‌شنوم بفرمایید. حالا چند
نکته می‌شود بگویید؟
- چشم. چه می‌خواهید بگویم؟
- چه‌طور می‌شود برای این نگرانی‌ها
غلبه کرد؟

- ببینید، اگر کسی بخواهد قبول
شود و استعداد و زمینه‌اش را داشته
باشد و تلاش مناسبی هم بکند، اگر
ذهنش پراکنده شود و به حاشیه‌ها
مشغول شود، حتماً کم می‌آورد و
در شرایط مساوی از دیگران عقب
می‌ماند. این افراد باید به خود خواندن
متمرکز شوند و نه هیچ چیز دیگر؛
به خود کتاب و درس. هر چه به
کنکور و قبولی و انتظارات این و
آن توجه کنند، ذهنشان خراب‌تر
می‌شود. ذهن باید از همه چیز
خالی شود و تنها روی خود درس
متمرکز شود.

نکته‌ی مهم دیگر این که خود
کتاب خوانده شود. طراحان
از کتاب‌های درسی سؤال در
می‌آورند، نه از کتاب‌های تست و
امثال آن. آن‌ها که با کلاس کنکور
به دانشگاه راه می‌یابند، بی کلاس هم
می‌توانند وارد شوند. کلاس آمادگی
مهم است. آن‌جا هم باید درس خواند.
چیزی به ذهن آدم تزریق نمی‌شود.
همیشه کتاب را جلوی چشمانتان
باز نکنید. متنوع درس بخوانید. از
هر جا که بیشتر رغبت دارید شروع
کنید. خسته شدید یا احساس کردید
خستگی دارد می‌آید، کتاب و درس
را جمع کنید. تفریح خوب است.
ورزش یادتان نرود. به شرط این که
به درس فکر نکنید تا کاملاً لذت
ببرید. درس‌ها را در زمان‌های کوتاه
بخوانید. هر چه کوتاه‌تر بهتر. همیشه

متمرکز و با نشاط با دقت، زمانی را
برای تنهایی و قدم زدن بگذارید. در
این زمان‌ها به هیچ چیز فکر نکنید.
با گام‌های کشیده و نفس‌های عمیق.
پانزده دقیقه. چند بار در روز عالی
است. در این زمان‌ها، ذهن و مغز خود
را ترمیم و دانسته‌ها را سازمان‌دهی
می‌کنند. رویاهای متعددی را برای
ادامه‌ی زندگی داشته باشید. چند راه
برای زیستن انتخاب کنید. به آن‌ها
فکر کنید. برنامه‌هایی برایشان داشته
باشید. خواب مفید داشته باشید. حتماً
شش ساعت کمتر در شبانه روز نباشد.
جمعه‌ها درس نخوانید. و با خانواده
باشید. کار بدنی فعالیت خوبی است
که روح و مغز و ذهن شما را پرورش
می‌دهد. در این مواقع هرگز به درس
و کنکور فکر نکنید. درباره‌ی کنکور
و قبولی و این جور چیزها با دوستان
خود هرگز صحبت نکنید.